

ماجرای گوش ببری «شهردار محله»

از کارش پشیمان شده و مرتب می‌گوید اشتباه کردم. با این که می‌خواست قلدر محله باشد، الان از پشیمانی‌هایش می‌گوید. او با چاقو گوش یک نفر و چهار انگشت یک فرد دیگر را قطع کرد تا زهرچشم بگیرد و همه از او حساب ببرند. ولی حالا گیر افتاده و مرتب در مقابل شاکیان پرونده‌اش ابراز پشیمانی می‌کند. فرهاد در گفت‌وگو با خبرنگار ما جزئیات ماجرای این درگیری خشن و خونین را شرح می‌دهد.

علت این درگیری چه بود؟

برادر من مغازه الکتریکی دارد. با صاحب مغازه کناری‌شان درگیر شده بود. من و چند نفر دیگر به کمکش رفتیم. آنجا می‌خواستیم زهرچشم بگیریم تا دیگر قلدری نکنند، ولی نمی‌خواستیم کار به اینجا بکشد.

ولی گوش یک نفر و چهار انگشت یک فرد دیگر را قطع کردی!

همزمان در یک دستم گاز اشک‌آور داشتم و با دست دیگرم چاقو را به سمت آنها پرت می‌کردم. خیلی دید نداشتم. وقتی به سمت می‌آمدند با چاقو هم ضربه‌ای می‌زدم که در این ضربات انگشتان یک نفر قطع شد. بعد چاقو را به سمت فرد دیگری پرتاب کردم که به گوش او خورد و قطع شد.

چرا به تو می‌گفتند شهردار محله؟

من فقط می‌خواستیم همه از من حساب ببرند و هرکاری می‌خواهند انجام دهند، اول از من اجازه بگیرند. همیشه دوست داشتم بین دوستانم بزرگ باشم و آنها به حرفم گوش بدهند. نمی‌دانستم عاقبت کارم این‌طور می‌شود. الان خیلی پشیمانم و دوست دارم به زندگی عادی‌ام برگردم. ولی آن روز، در یک لحظه کنترل رفتارم را از دست دادم و می‌خواستم هرطور شده در آن درگیری قدرت خودم را اثبات کنم.

در این درگیری چرا به شهروندان عادی و حتی مشتری مغازه هم آسیب رسانیدی؟

آنها را من کتک نزد. برادر من و دوستانش کتک زدند. فکر می‌کردیم همدست مغازه‌دار هستند یا می‌خواهند از او حمایت کنند. برای همین برادر من و دوستانش به سمت آنها رفتند.

برادرت و دوستان الان کجا هستند؟

مثل من دستگیر شدند.



عکس تزیینی است

عکس تزیینی است



زنان اعتماد می‌کردند من سوءاستفاده

گفت و گو با داماد قلابی که از زنان اخاذی می‌کرد

وحید اخباری
گروه تپش

در پوشش داماد، اخاذی و رابطه نامشروع با زنان کسب‌وکارش شده بود. برای این که طعمه‌هایش را تحت فشار قرار دهد، از آنها فیلم و عکس خصوصی می‌گرفت تا با افشای نقشه‌اش آنها را ساکت کند اما حالا که دستگیر شده می‌گوید زنان شکایت دروغ مطرح کرده‌اند اما شواهد ماجرا روایت دیگری دارد. در ادامه گفت‌وگو با مرد هزار چهره را می‌خوانید.

خود را معرفی کن؟

خلیل ۳۹ ساله، مجرد هستم.

اسم واقعی‌ات خلیل است؟

بله.

پس چرا به هر دختر یک اسم می‌گفتی؟

می‌خواستیم اسمم را یاد بگیرند. به یکی خودم را محسن معرفی کرده و به دیگری فرید.

چرا ازدواج نکردی؟

یک بار عقد کردم و در دوران عقد جدا شدیم.

چند زن و دختر را مورد اخاذی قرار دادی؟

فکر می‌کنم پنج نفر از من شکایت کردند که یکی از آنها به عقد موقت من در آمد.

چطور دستگیر شدی؟

احساس درد شدید در قفسه سینه کردم. بیمارستان رفتم که حراست آمد و گفت که پلیس عکس را به ما داده و باید تو را تحویل پلیس بدهیم. بعد ماموران آمدند و دستگیر کردند.

سابقه داری؟

خیر. برای اولین بار است که دستگیر می‌شوم. البته چند سال قبل به عنوان مظنون یک پرونده دستگیر شدم اما خیلی زود تبرئه و آزاد شدم.

کارت چه بود؟

در ترمینال برای اتوبوس‌ها مسافرگیری می‌کردم.

با اولین قربانی‌ات چطور آشنا شدی؟

نوبت من و پسر آن زن در بیمارستان در یک روز بود. نشسته بودم که آمد و پیش من

کردم باید پولی که با آن برایش وسایل و کفش خریدم، پس بدهد وگرنه انتقام می‌گیرم. رفتیم سینما و بعد بیرون آمدیم و کارتش را به من داد که پول را از عابر بردارم.

مگر هدیه نداده بودی؟

چرا، ولی وقتی تمام کرد، گفتم پس بدهد. خودش کارت بانکی‌اش را داد اما از من شکایت کرد که در سینما از او دزدیده‌ام.

سن طعمه‌هایت برایت مهم نبود؟

اگر طرف خودش بخواهد، می‌روم و با او دوست می‌شوم و مشکلی ندارم.

همین‌ها بود؟

دو شاکی دیگر هم هستند که می‌گویند در سینما کارت بانکی یکی از آنها و در بیمارستان طلاهای زن دیگر را سرقت کردم. یک زن صیغه‌ای هم داشتم که رفتم جلوی خانه‌اش و گفتم یا پول می‌دهد یا عکس و فیلم‌هایش را منتشر می‌کنم.

چه شد بعدش؟

او هم رفت و به اتهام تهدید و اخاذی از من شکایت کرد.

عکس‌های زنان را برای چه ذخیره می‌کردی؟ بتوانم به عنوان ابزار از آنها استفاده کرده و زنان را تحت فشار قرار دهم و اخاذی کنم.

راحت به تو عکس می‌دادند؟

وقتی اعتمادشان را جلب می‌کردم، این کار راحت می‌شد. فکر می‌کردند برای همسر آینده‌شان عکس ارسال می‌کنند.

حالا پلیس چطور فهمید پاتوق بیمارستان است؟

شاکی اول گفته بود من هر چند ماه یک بار برای چکاپ به آن بیمارستان می‌روم و به همین خاطر به مسئولان آنجا اعلام کردند حواس‌شان به من باشد.

نشستم. گفتم چرا ناراحتی و مدعی شد برای ترخیص و پول داروی پسرش ۷/۵ میلیون تومان کم دارد. فهمیدم مطلقه است. گفتم می‌توانم ۳۰۰ هزار تومان بدهم. بعد قرار شد یک میلیون به او بدهم و در برابرش چک بگیرم که نتوانست چک بیاورد.

خب پس چرا از تو شکایت کرد؟

نمی‌دانم.

درخواست رابطه نداشتی؟

چرا. ولی گفت من ایدز دارم و من از خیر رابطه با او گذشتم.

با نفر دوم کجا آشنا شدی؟

در ایستگاه مترو.

آنجا اسمت چه بود؟

محسن.

چطور آشنا شدید؟

به من مراجعه کرد و گفت تلفنش خاموش شده و پدرش می‌خواهد دنبالش بیاید. از من خواست تلفنم را به او بدم تا با پدرش تماس بگیرد. دو روز بعد تماس گرفت و گفت از من خوشش آمده است. چند بار تلفنی حرف زدیم. یک بار با او بیرون رفتم و چند وسیله برای دانشگاه و یک کفش برایش خریدم. او دانشجوی هنر بود.

به او هم قرض دادی؟

نه. واقعا خوشم آمده بود و از ته دل خرج کردم.

بعد چه شد؟

دیدم به نتیجه نرسیدیم و بلاکم کرده بود. بعد از یک هفته تماس گرفتم و تهدیدش